

واژامیزی

شیوه‌ای در کوتاه کردن واژه‌ها

دکتر محمود شکیب

عضو هیئت علمی دانشگاه تهران

چکیده

انگیزه‌های گوناگونی از دیرباز تاکنون باعث کوتاه کردن کلمات شده است. اصل کم‌کوشی و دوری از تکلف و تسریع در امر انتقال و نیز بهره‌گیری از ظرفیت‌های طبیعی زبان به منظور فرینه‌سازی و هرگونه تمهیدات ایقاعی و ضرورت‌های شعری و به‌طور کلی استفاده درخور و بجا از ویژگی‌های هنری - تجمیلی - ادبی می‌تواند در زمره موجبات این امر قرار گیرد. تخصصی شدن شاخه‌های گوناگون و درهم‌تنیده علوم و فنون، که امروزه با کشف و ظهور یافته‌های نوپدید همواره فربه‌تر و پردامنه‌تر می‌شوند نیز بهره‌گیری از این ابزار را نه تنها مطلوب‌تر که ناگزیرتر ساخته است. در میان شیوه‌های کوتاه کردن واژگان، امروزه دو شیوه، تداولی گسترده دارد: یکی اختصار^۱، و آن دیگری واژامیزی^۲.

کلید واژه‌ها: واژامیزی، نحت، زبان فارسی، زبان عربی.

مقدمه

«واژامیزی» یا «نحت» یکی از مباحث عمده علوم انسانی است و ویژگی مهم آن

1. abbreviation

2. blending

کاستن از طول و حجم کلمه‌ها و تعابیر است. آنچه در پژوهش حاضر، سبب نظر است، مدلل ساختن این فرضیه است که «نحت» به معنای اصطلاحی آن — که شرح آن در پی خواهد آمد — از دیرباز در زبان فارسی و عربی به کار گرفته شده است و ترکیب در نحت نقشی اساسی دارد و از ارکان آن است.

زبان عربی برخلاف زبان فارسی، زبان ترکیبی نیست و از این رو واژگان زبان عربی چنان است که گویی هریک را به تنهایی تفرد و استقلال است؛ تلف و تمام — تفرد و استقلال به تقریب اندماج گریز — و غالباً هر کلمه عربی از اینگونه حروفی از حروف اصلی آن به منظور ترکیب با غیر خود حذف شود، تن می‌زند، به ویژه که آن غیر هم گاهی می‌باید به حذف حرف یا حروفی تن در دهد تا منحوتی پدیدار افتد. اینکه چرا نحت پدیده مفیدی تلقی می‌شود و اینکه آیا منحوت‌ها بر ساخته‌هایی ماندگارند یا نه، و چیستی نحت برآمده از شیاع و تکرار و جایگاه نحت بر ساخته و موضوع، که در زبان عربی همچنان مورد بحث و مناقشه است، در زمره پرسش‌هایی است که در پژوهش حاضر بررسی شده است. نحت به لحاظ لغوی به معنای مطلق «تراشیدن» است و «کاستن». (فراهیدی، ۱۴۱۴

ق: ۱۷۶۳/۳؛ ابن منظور، بی تا: ۹۷/۲؛ انیس، ۱۳۷۲: ۱۳۷۲/۲: ۹۰۶/۲)

در کلام وحی آمده است: «وَ تَجِيئُونَ مِنَ الْجِبَالِ يُّبُوتًا فَارِهِينَ.» (شعراء/ ۱۴۹) و: «وَ كَأَنَّا يُتَجِّوْنَ مِنَ الْجِبَالِ يُّبُوتًا آمِنِينَ.» (حجر/ ۸۲).

اعشی در مَطْوَلَهٗ خویش به توسع می‌گوید:

أبْلَغُ يَزِيدُ شَيْبَانَ مَالِكَةَ	أَبَا ثَبِيَّتٍ أَمَا تَنْفَكُ تَأْتِكُلُ؟
أَلَسْتُ مَنْتَهِيًّا عَنِ نَحْتِ أَثْلَتْنَا	و لَسْتُ ضَائِرَهَا مَا أَطَّتِ الْإِبْلُ

(دیوان، ۱۹۹۲: ۲۲۳)

اما کلمه «نحت» در اصطلاح عبارت از این است که از یک جمله و یا دو کلمه و بیشتر کلمه‌ای انتزاع شود که بتواند بر جمله یا کلماتی که جای خود را به او داده‌اند، دلالت کند (ابن فارس، ۱۳۲۸ ق: ۲۲۷؛ سیوطی، بی تا: ۴۸۲/۱).

بنابراین، در نحت مصطلح، منحوت برآیند دو نخت و یا بیشتر است و به‌طور کلی —

چنان‌که خواهد آمد – در هر لخت یا لنگه و یا دست‌کم در یکی از آنها، تغییر یا تغییراتی – هرچند گاهی بسیار اندک – به چشم می‌خورد.

پدیدهٔ اختصار

شمول معنای لغوی نحت، طبیعی است که پدیدهٔ اختصار^۱ را در زیرمجموعهٔ خود قرار می‌دهد؛ زیرا آنچه از نحت لغوی اراده می‌شود، همان تراش و کاهش و کاستی است. بنابراین، برای روشن‌شدن زمینهٔ بحث، نخست به ویژگی‌های این پدیده به‌اجمال اشارت خواهد رفت و سپس مبحث نحت مصطلح مورد بررسی و مذاقه قرار خواهد گرفت. برای کوتاه‌کردن کلمه‌ها از دو روش عمده استفاده می‌شود: اختصارسازی، و نحت یا واژامیزی.

روش اول: اختصارسازی

در ساختن «اختصارها» بیشتر از شیوه‌های زیر استفاده می‌شود:

۱. انتخاب حرف اول کلمه‌ها که متداول‌ترین است؛ مانند:

MA کوتاه‌شدهٔ Master of Art؛

«یونسکو» (Unesco) کوتاه‌شدهٔ United Nations Educational,

Scientific, and Cultural Organization

«هما» کوتاه‌شدهٔ «هوایمایی ملی ایران»؛

«نزاجا» کوتاه‌شدهٔ «نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی»؛

«ف ج» کوتاه‌شدهٔ «الفنون الجمیله».

۲. انتخاب حروف اول و آخر کلمه؛ مانند:

Dr کوتاه‌شدهٔ Doctor؛

Mr کوتاه‌شدهٔ Mister؛

«تخ» کوتاه‌شده «تاریخ»؛

«ره» کوتاه‌شده «رحمة الله عليه».

۳. انتخاب برخی از حروف کلمه؛ مانند:

Bldg کوتاه‌شده Building؛

Ltd کوتاه‌شده Limited؛

«هس» کوتاه‌شده «هندسه»؛

«مکن» کوتاه‌شده «مکانیک»؛

«حی» کوتاه‌شده «علم الحیل»؛

«فک» کوتاه‌شده «علم الفلک».

۴. انتخاب بخش یا سیلاب اول کلمه؛ مانند:

Prof کوتاه‌شده Professor؛

Wash کوتاه‌شده Washington؛

«آز» کوتاه‌شده «آزمایشگاه»؛

«مج» کوتاه‌شده «مجمع اللغة العربیة».

۵. انتخاب مخلوطی از حروف بارز کلمه‌ها؛ مانند:

Texaco کوتاه‌شده Texas Oil Company؛

Arott کوتاه‌شده Archium Ottomanicum؛

«الخ» کوتاه‌شده «إلى آخر».

پدیده اختصار در ادبیات اسلامی ریشه در سده‌های دور دارد. گذشته از حروف مقطعه فواتح سور بنا بر بعضی اقوال^(۱) در تجوید کلام وحی، اختصاراتی چون ه، ط، ز، ص، لا، قلی، صلی و صل، کوتاه‌شده کلمه‌ها یا عباراتی هستند مبین مواظن، وقف و وصل و غیره. چنان‌که در پاره‌ای از کتاب‌های اصول و درایه و فلسفه و رجال نیز گاه و بیگاه نمونه‌هایی از اختصارات دیده می‌شود. از آن جمله در کتاب تنقیح المقال فی علم الرجال، اثر علامه شیخ عبدالله ممقانی، اختصارات فراوانی به کار رفته است.

اختصارات و رموزی که در منطق آمده است، در همین سمت و سوی قرار می‌گیرد؛ از جمله: مُغْکَب، خینکب، مغکاین، مینکغ و خینکاین. برای مثال، «مغکاین» مختصر «موجبه (م) صغری (غ) و کلّیت (ک) إحدى (ا) المقدمتين (ین) است (کافی، ۱۳۷۰: ۱۳). و یا برساخته‌های شیخ بهاء‌الدین عاملی در «صرف عربی»، مانند: وضمسکح، یضکس، نوس، سیض و... و مثلاً: واو در وضمسکس اشارت دارد به معتل الفاء واوی که از پنج باب آمده است: اول از باب ضَرَبَ یَضْرِبُ مَثَلٌ وَعَدَّ یَعِدُّ، دوم از باب مَنَعَ یَمْنَعُ مَثَلٌ وَضَعَ یَضَعُ، سوم از باب سَمِعَ یَسْمَعُ مَثَلٌ وَجَلَّ یَجَلُّ، چهارم از باب کَرَّمَ یَکْرُمُ مَثَلٌ وَجَهَّ یُوجِّهُ، پنجم از باب حَسِبَ یَحْسِبُ مَثَلٌ وَرَمَّ یَرْمُ. بنابراین (و) مختصر واو، (ض) مختصر ضرب، (م) مختصر (منع)، (س) مختصر سمع، (ک) مختصر کرم، (ح) مختصر حسب... است.

اختصارات مربوط به زبان‌ها، نکات دستوری، شعب علوم و غیره نیز از این جمله‌اند که در دایرةالمعارف‌ها و فرهنگ‌های فارسی به کار می‌روند. در اینجا به منظور احتراز از تطویل فقط نمونه‌ای از آنها که مربوط به پاره‌ای زبان‌ها است، در زیر می‌آید:

آرا: آرامی	په: پهلوی	فر: فرانسوی
آلم: آلمانی	تر: ترکی	لا: لاتینی
ار: ارمنی	رس: روسی	مان: مانوی
اسپا: اسپانیایی / اسپانیولی	سر: سربانی	مغ: مغولی
است: اوستایی	سغ: سغدی	هلن: هلندی
انگ: انگلیسی	سن: سنسکریت	هند: هندی
ایتا: ایتالیایی	عر: عربی	یو: یونانی
پب: پارسی باستان	عبر: عبری	

هرچند بهره‌گیری از پدیده اختصار در آثاری از این دست در زبان فارسی و به‌ویژه انگلیسی بسیار متنوع و گسترده است، این امر توجه‌برانگیز است که مجموع اختصارات به‌کارگرفته‌شده در فرهنگ دوجلدی المعجم الوسیط – که یک فرهنگ رسمی شمرده

می‌شود و از سوی فرهنگستان مصر انتشار یافته است – حتی به تعداد انگشتان دو دست نمی‌رسد. اما فرهنگ عربی پین^۱ که سال‌ها پیش از آن تدوین یافته، انباشته از اختصارات گوناگون است. این تفاوت رویکرد غربی‌ها با شرق عربی را در استفاده از این پدیده به‌خوبی نشان می‌دهد.

روش دوم: نحت یا واژآمیزی

دومین روش کوتاه کردن کلمه‌ها، نحت یا واژآمیزی^۲ است. نحت – چنان‌که پیش از این آمد – عبارت است از اینکه از دو کلمه و بیشتر کلمه‌ای منتزع شود که بتواند بر کلمه‌هایی که جای خود را به آن داده‌اند دلالت کند.

خلیل بن احمد (۱۷۵ ق.) ذیل مدخل «حَيْعَلٌ» می‌نویسد:

إن العين لا تأتلف مع الحاء في كلمة واحدة لقرب مخرجيهما إلا أن يُشتق فعل من جمع بين كلمتين مثل «حئى على»... كقول الشاعر:

أقول لها ودمع العين جارٍ ألم يحزنك حَيْعَلُ المنادي

فهمه کلمه جُمعت من «حئى» و من «على» و تقول منه: «حَيْعَلٌ يُحَيْعِلُ حَيْعَلُهُ... فأخذوا من كلمتين متعاقبتين واشتقوا فعلاً. (الفراهیدی، ۱۴۱۴ ق.: ۱/۴۵۰)

مقصود آن است که از ترکیب «حئى» و «على» فعل ساخته‌اند و حَيْعَلٌ گفته‌اند، چنان‌که از عبدشمس تَعَبْشَمٍ و از عبدقیس تَبْعُقْش بر ساخته‌اند (همان).

خلیل بن احمد همچنین به این بیت از سروده‌های عبد یغوث بن وقاص الحارثی استناد کرده است که می‌گوید:

و تضحك منى شَيْخَةَ عَيْشَمِيَّةٍ كَأَن لَمْ تَرَى قَبْلِي أُسِيرًا يَمَانِيَا

و چنین ادامه می‌دهد:

نَسَبَهَا إِلَى عَبْدِ شَمْسٍ، فَأَخَذَ الْعَيْنَ وَالْبَاءَ مِنْ «عَبْدٍ» وَأَخَذَ الشَّيْنَ وَالْمِيمَ مِنْ «شَمْسٍ» وَ أَسْقَطَ الدَّالَّ وَ السَّيْنَ فَجَبَنِي مِنَ الْكَلِمَتَيْنِ كَلِمَةً. فهذا

1. Lane

2. Blending

من النحت... (همان)

حال پیش از آنکه به چند و چون این مبحث در زبان عربی و فارسی پرداخته آید مبادرت به درج چند تذکر مقدماتی می‌تواند سودمند افتد:

نخست اینکه منحوت باید بتواند به گونه‌ای نشانی از کلمه‌هایی که شکل‌گیری آن را موجب شده‌اند، در خود داشته باشد؛ نکته دوم اینکه منحوت، تنافر حروف نداشته باشد و به لحاظ معنا دلالت کند و ابهام‌آمیز نباشد و به سادگی در دهان بچرخد و بیان شود و بر گوش‌ها خوش بنشیند و ذوق‌ها را پسند افتد.

نحت در زبان انگلیسی

هر زبانی ساختمان واژگانی خاص خود را دارد، از این‌روی به‌هنگام استفاده از ابزار نحت برای ساختن هر گونه منحوتی، تغییراتی در کلمه‌های سازنده نحت به‌وجود می‌آید که ممکن است نوع آن تغییرها منطبق بر زبان‌های دیگر باشد یا نباشد ولی معیار همین است که گفته آمد و آنچه درباره ویژگی‌های ساختمان منحوت مذکور افتاد، قدر متقین است وافی به مقصود. طبیعی است موقعی چنین سخنی مدلل خواهد بود که به استقراء مصادیق نحت در چند زبان زنده و مهم پرداخته آید اما به اقتضای بضاعت این قلم و مجال این مقال پیش از آنکه به ویژگی‌های این ابزار واژه‌ساز در زبان‌های فارسی و عربی بپردازیم، برای هرچه روشن‌تر شدن چشم‌انداز این مبحث و نحوه پیوندیافتن کلمه‌ها با یکدیگر و نوع تغییراتی که در لخت‌ها یا لنگه‌ها به‌وجود می‌آید دست‌کم می‌توان از چند نمونه گویا و روشن از زبان انگلیسی مثال آورد:

۱. motel منحوت از hotel و motor است که فقط حرف اول - یعنی m - در motor

به جای h نشسته است در کلمه hotel.

۲. brunch (صبحانه دیر هنگام) منحوت از lunch و breakfast است که چنان‌که

ملاحظه می‌شود - از لخت اول حرف نخست آن حذف شده و br از لخت دوم به‌جای آن قرار گرفته است.

۳. *guesstimate* منحوت است از *guess* (حدس زدن) و *estimaite* که در اینجا فقط دو حرف اول لخت دوم حذف شده‌اند و در لخت اول هیچ تغییری رخ نداده است.
۴. *smog* (مه دودمانند و دودآلود) منحوت است از *smoke* (دود) و *fog* (مه /نزم /میغ) با حذف دو حرف از لخت اول و حذف دو حرف از اول لخت دوم.
۵. *slithy* منحوت است از *slimy* (لزج و لغزنده) و *lithe* (نرم و انعطاف پذیر) که *m* از لخت اول حذف شده و *th* از لخت دوم به جای آن قرار گرفته است.
۶. *chortle* منحوت است از *chuckle* (با دهان بسته خندیدن) و *snort* (خره کشیدن /خرخرکردن) که *ch* از آغاز و *le* از پایان لخت اول و *ort* از لخت دوم به همدیگر پیوسته‌اند.
۷. *intrinsicate* منحوت است از *intrinsic* (درونی /باطنی /ذاتی) و *intricate* (ظریف /پیچیده /دشوار /بغرنج) که *ate* از لخت دوم به آخر لخت اول افزوده شده است.
- در زبان عربی نوع تغییرات به وجودآمده چه در اشکال کهن و چه در برساخته‌های متأخر و نوین در مجموع بدین گونه است:
۱. پیوندیافتن کلمه‌ای با کلمه دیگر تقریباً بدون ایجاد تغییری در حروف و یا در حرکات آنها؛ مانند: برمایی (ابی خاکی)^۱، لاسلکی (بی سیم)^۲، لا آدریه.
 ۲. تغییر فقط در پاره‌ای از حرکات؛ مانند: شَقَّحَطَب (قوچ دارای شاخ‌های بزرگ) از شَقِّ و حَطَب.
 ۳. اعمال حذف در یکی از دو لخت؛ مانند: مُشَلَوَز (کشته زردآلوی بادام‌اندود)، از مَشْمَش (زردآلو) و لَوْز (بادام) [بعضی این کلمه را به کسر اول و به معنی زردآلوی هسته شیرین نوشته‌اند که خطا است].
 ۴. حذف به‌طور مساوی در هر دو لخت؛ مانند: «عَبْشَمِي» نسبت از «عَبْدشَمْس».
 ۵. حذف غیرمساوی در هر دو لخت؛ مانند: «سَبَحَل» از «سَبْحانِ اللّٰه».
 ۶. حذف پاره‌ای از کلمات به‌طور کامل؛ مانند: «طَلَبَق» از «أَطالِ اللّٰه بقاءک»، که

1. amphibian

2. wireless

چیزی از لفظ جلاله در منحوت منظور نشده است.

نحت در زبان فارسی

نحت در زبان فارسی، چه در لغت و چه در اصطلاح، با زبان عربی هماهنگی معنایی دارد و پیش از پی‌گرفتن ویژگی‌های نحت در زبان فارسی یادآور می‌شود که حواشی و تعلیقات استاد فقید زبان و ادبیات فارسی دکتر محمد معین بر کتاب برهان قاطع در ترابط با ریشه‌یابی و لخت‌کاوی پاره‌ای از واژگان ترکیبی فارسی در به‌ثمرنشستن نهال نوپای این کوشش، سودمند و یاور بود.

از آنجا که ابتدای اکثر قریب به اتفاق منحوتات فارسی بر دو لخت یا لنگه است، بهتر است در اینجا در یک طبقه‌بندی سه‌گانه، نمونه‌هایی از کلمه‌های واژامیخته این زبان را درج کنیم:

۱. تغییر در لخت اول

۲. تغییر در لخت دوم

۳. تغییر در هر دو لخت

۱. تغییر در لخت اول

آلاله: از ال (سرخفام) + لاله، «از خون دیده دامن افلاک ال کرد» (از شمس طبری؛ به

نقل از لغت‌نامه دهخدا، ۱۳۷۷)؛

ناخدا: از ناو + خدا، یعنی صاحب و خداوند ناو؛

فلاسنگ: از فلاخن + سنگ، یعنی سنگ فلاخن (سنگ مخصوصی که فلاخن‌داران

با فلاخن به هدف پرتاب می‌کرده‌اند)؛

شاباش: از شادباش؛

گوساله به معنی گاو یک‌ساله (ه پسوند نسبت)؛

استودان: از استخوان + دان؛

پانصد (پ. پنج صد) اعمال نحت در لخت اول و اشباع حرکت پ؛

پازهر: از پاد + زهر؛

بافکار: از بافت + کار، به معنی جولاهه و بافنده؛

گربز: از گرگ + بز، معرب آن جُرْبَز، به معنی حيله گر و مکار، «مردمان این شهر به غایت گربز و محتال و زراق و مغتال اند» (از سندبادنامه، ص ۳۰۳؛ به نقل از فرهنگ معین، ۱۳۶۴: ۳۲۲۶)؛

سوزیان: از سود و زیان «و او سوزیان فراموش کرد» (از بیهقی؛ به نقل از حواشی دکتر معین بر برهان قاطع، ۱۳۶۱: ۱۱۸۷)؛

براداندر: از برادر + اندر؛

ناربن: از انار + بن، به معنی درخت.

۲. تغییر در لخت دوم

یخشه: از یخ + شیشه؛

سپیدار: از سپید + دار، به معنی درخت = سفیدار / سپیدار؛

گلنار: از گل + انار (آب انار)؛

بامره: از بام + راه = راه بام؛

سرهنگ: از سر + آهنگ؛

گوز آگند: از گوز آگنده، معرب آن جوزاگند = جوز غند، به معنی شفتالوی خشک که درون آن را از مفرگردکان پر کرده باشند؛

گرمايه: از گرم + آب + ه نسبت، که در این ترکیب سرکش «ا» تلفظ خاص خود را از دست داده و از همین مقوله است:

دستاس: از دست + اس؛

تکاب: از تک + آب؛

خراس (آسیای بزرگی را گویند که آن را با چارواگردانند نه با آب): از خر (بزرگ) + اس، لغت «اس» که با خر گردانند؛

سراسیمه: از سر + آسیمه = آسیمه‌سر؛

تکاور: از تک + آور؛

تناسان: از تن + آسان، به معنی تن پرور / خوشگذران؛

سگنگور: از سگ + انگور؛

تولیدارو: از تولید + دارو؛

تولیدانه: از تولید + دانه؛

نماهنگ: از نما + آهنگ.

۳. تغییر در هر دو لخت

سکنگبین: از سرکه + انگبین؛

گُرشال: از گرگ + شغال. جانوری است که از گرگ و شغال حاصل می‌شود و از هر دو

نصیبی دارد (برهان، ۱۳۶۱: ۱۷۹۶). این کلمه را به کسر نیز گفته‌اند که در آن صورت شاید

مصنّف، جرشال باشد از خرس + شغال؛

چاودم: چاودار + گندک، گیاهی از تیره گندمیان که دانه‌هایش برای تهیه آرد و نان

به کار می‌رود؛

نارِبَا: از انار + آبا (آش انار)؛

ماژدر: از مار + اژدر (مار بزرگ، عربی آن: ثعبان)؛

اژدها: از آژی + دهاک؛

سکبا: از سرکه + آبا (آش سرکه)؛

کرنا: از کار به معنی جنگ + نای (نای جنگی: ابزاری است بادی و بلند که صدای آن

بم است)؛

پاشا: از پاد = پات، به معنی تخت سریر اورنگ + شاه؛

چارپا: از چهار + پای؛

چارک: از چهار + یک؛

چهارسو: از چهار + سوگ / سوق / سوی؛

سرنا: از سور + نای؛

دسوره: از دست + نورده (چوبی که بدان خمیر پهن کنند)؛

مایندَر: از مای / مادر + اندر؛

مادندَر: از مادر + اندر؛

مازندَر: از مادر + اندر؛

پدندَر: از پدر + اندر؛

پسندَر: از پسر + اندر؛

دُختندَر: از دختر + اندر؛

الموت: از آله = عقاب + آموت = اشیان^(۲)

چوکا: از چوب + کاغذ؛

تلخند: از تلخ + خنده (خنده تلخ).

و دو نمونه از تغییر در سه لخت:

۱. توانیر: از تولد و انتقال نیرو؛

۲. اشناپ: از اشیای ناشناخته پرنده (Unidentified flying objects) با اختصار

(UFO).

نحت در زبان عربی

از ترکیبات یادشده در صفحات قبل به وضوح برمی آید که مفردات فارسی به دلیل طبیعت این زبان نوعاً به خوبی با هم جفت و جور می شوند و با یکدیگر پیوند می خورند و گاهی این کشش و کشش پذیری از سوی لخت های نحت ساز آن چنان طبیعی صورت می گیرد که در پاره ای موارد تشخیص ساختارهای ترکیب از غیر ترکیبی جز با دقت کافی معلوم نمی شود. از این مقوله است کلمه «أستاذ» به معنی «اول ایسنده» که مرکب است از پیشوند او + ستاد از مصدر sta به معنی ایستادن (← برهان، ۱۳۶۱: ۱۲۳).

زبان عربی از این لحاظ، وضعیت متفاوتی دارد. کلمه‌های عربی در واقع از تفرد و استقلال خاصی بهره دارند و در بیشتر موارد از اینکه در یکدیگر مندمج شوند، تن می‌زنند؛ چه، ابتدای زبان عربی بر اشتقاق است نه پیوند و ترکیب. از همین روی در بسیاری موارد چاره را آن دانسته‌اند که بعضی از مصطلحات خارجی را ترجمه کنند و همان ترجمه را به کار برند تا آنکه در صدد برآیند برای برابری آنها از تحت بهره گیرند. به عنوان مثال، برای اصطلاح «Psychosmatic» که در عربی به «الطَبْ نفسی الجسمی» ترجمه می‌شود، به کاربردن همین ترجمه را بهتر دانسته‌اند تا مثلاً بگویند «الطَبْ النفس جسمی» (مطلوب، ۲۰۰۲ م: ۹۷)، زیرا ترجمه هم دقیق‌تر و هم رساننده‌تر و هم از آفت واژآمیزی‌های ذوق‌گریز برکنارتر است.

در اینجا مناسب است بر پاره‌ای از کلمه‌هایی که ابن فارس و غیر او منحوت دانسته‌اند، مروری کنیم و سپس به دنبال آنها اسامی کوتاهی از بر ساخته‌های متأخران را بیاوریم تا ظرفیت طبیعی زبان عربی را در بهره‌مندی از این ابزار واژه‌پرداز مورد مذاقه قرار دهیم:

۱. از واژامیخته‌های کهن

ایلندخ، ائبجر، از لغب، ضیطر، ضیطر؛

بَلِشْرَح؛ طَفِيشَل، طَمَطَس؛

تَبْلَخَص، تَبزَعَر، تَزَهْمَس؛

عَسَلَق، عَشْتَق؛

جَلْخَدِي، جَلْفَزِير، جَلَنْبَلَق؛

عَمَلَج؛

جِنزَقَرَه؛ حَنْفَلْتِي؛

فَلْحَس؛

حَنْعَبَه، حَيْتَعُور؛

قَلْفَع؛

دَلْهَمَس، دَرِيخِي؛

كَتْبَعَه؛

رَسَعْنِي، رَهْبَلَه؛

لَهْجَم؛ لَهْنَك؛

رُغْدَب، رُهلُوق؛

مُخْرَنْسَم، مُخْرَنْطَم، مُعْتَمَر؛

سَحْجَلَه؛

نُقْنَلَه؛

شَفَعْنَتِي، شَفْحَطَب؛

هَزَلَاج، هَلْقَام^(۳)؛

صُعْفُوق، صَمْعَدَد؛

۲. پاره‌های از واژه‌میخته‌های نو

إِستِصَارُض: از استصلاح الأرض (اصلاحات ارضی)

بِیْطَعِیْه: از البیئة الطبیعیة (محیط طبیعی)

تغکمیله: از التغذیة التکمیلیة (تغذیه تکمیلی)

جیفزیائی: از جیولوجی فیزیائی (زمین‌شناسی طبیعی)

حُلْمُر: از حُلُو و مُرّ (تلخ و شیرین)

حُلْفَظْه: از حُلْم و یقظه (خام خیالی)^۱

خَلْسَلْه: از خَلّ و عسل (سکنگبین)

در عمی: از دارالعلوم (منسوب به دارالعلوم)

ذحیکسجین: از الذوبان الإحیائی للأوکسیجین

رطوتربه: از رطوبة التربة (رطوبت خاک)

زوماء: از زوب الماء (جریان آب)

شِبْرُج: از شبه و زجاج (شیشه‌مانند)

ضَبْجَرْنَهْر: از ضبط جریان النهر

طِفْرکزی: از طفل و مرکزی

عِلْصیابِیْئَه: از علم صیانة البیئة (دانش حفاظت از محیط زیست)

قَوْزح: از قوس و قزح

کهرجایی: از کهریا و ایجابی (برق مثبت).

نمونه‌های بالا از این جهت مذکور افتاد تا نشان داده شود که غالب واژه‌میخته‌های عربی از نرمی و مرونت لازم نصیب چندانی ندارند. درست است که این شکل‌ها، کوتاه‌شده دست‌کم دو کلمه هستند و از این لحاظ با «اصل کم‌کوشی» سازگاری دارند، این روند مستلزم نقض غرض است، زیرا غالب آنان آنچنان زمخت و ذوق‌گریز به نظر می‌آیند

1. day-dream

که یادآور همان حیزبون (از کار افتاده) و دردبیس (فرتوت) و طخا (ابر مرتفع) و نقاخ (آب خنک زلال) و غلطبیس (نرم و براق) اند که عمر بن الوردی در نقد آنها گفته بود:

لغۃ تنفر المسامع منها	حین تُرَوَّى و تشمئز النفوس
و قبیحٌ أن یذکر النافر الوح	شی منها و یترک المانوس
أین قولی هذا کثیر قديم	و مقالی عقتل قدموس

(اسکندری، ۱۹۵۳ م.: ۱۲۱/۲)

بی تردید به همین علت است که حتی غالب منحوتات متأخر جایی برای خود در فرهنگ شفاهی و کتاب‌های لغت نیافته و مهجور مانده‌اند. از عمر واژ آمیخته «مُکَرَنَتْ» - برگرفته از مؤنث و مذکر، برای دلالت بر اسم‌های دووجهی، یعنی اسم‌هایی که هم می‌توانند مذکر به کار روند و هم مؤنث - بیش از سی و پنج سال می‌گذرد ولی گمان نمی‌کنم هیچ‌گاه چنین برساخته نابهنجاری بتواند مجالی برای تداول پیدا کند (۱- دیاب، ۱۹۷۰ م.: ۲۲).

ولی برساخته‌هایی که تالانم و هنجار لازم را داشته باشند، به‌طور طبیعی و سریع جایی برای خود باز می‌کنند، مانند منحوت «ضابلو» از ضایع و تابلو (بودن) که امروزه در میان برخی از گروه‌های جوان مجال بروز یافته است. از همین مقوله است «ضاخا» از «ضایع ماندن» و «خالی بستن» و «ضاقات» از «ضایع وقات (زدن)» (مشیری، ۱۳۸۳: ۱۶). در عربی هم البته منحوتاتی وجود دارند که دلپذیر هستند و بر گوش‌ها خوش‌نشین و در دهان خوش‌چرخ‌وگشت، گو آنکه تعدادشان بسیار نیست. از واژ آمیخته‌های کهن می‌توان موارد زیر را شاهد آورد:

بَسْمَلَةٌ: از بسم‌الله

حَمْدَلَةٌ: از الحمد لله

سَبْحَلَةٌ: از سبحان الله

حَوْقَلَةٌ: از لا حول ولا قوة الا بالله

هَيْلَلَةٌ: از لا اله الا الله

حَيْعَلَه: از «حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ» یا «حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ»

طَلَبَقَه: از أَطَالَ اللَّهُ بِقَاءِكَ

دَمَعَزَه: از أَدَامَ اللَّهُ عَزَّكَ

جَعَلَفَه: از جُعِلْتُ فِدَاكَ (ثعالی، بی تا: ۲۰۶)

و اینک چند نمونه از ساخته‌های متأخر:

قبتاریخی (متعلق به ماقبل تاریخ)^۱

غبلوغ / غبلوغ: از غَبَّ + بلوغ (به معنی مابعدالبلوغ)^۲

برمائی: از بَر + ماء

سرمَنَه: از سیر + منام (در خواب راه رفتن)^۳

مَدْرَحی: از ماده + روح

ماورد: از ماءالورد

رسمال: از رأس المال (جمله المال التي تستثمر فی عملٍ ما / سرمایه)

مَحْصید: از محمیة الصید (منطقه شکار ممنوع)

وَجَثَنَه: از وَجَع المَثَانَه (درد مثانه)^۴

فَشْمَنَه: از فَتَح المَثَانَه (گشودن مثانه)^۵

دومِجْهَری: از دُون المِجْهَری^۶

ضَلَوَزَه: از إِسْتِصَالَ اللُّوز تَیْن (برداشتن لوزه‌ها)^۷

قَطْرَسَه: از قَطَعُ رَأْسِ الْجَنین^۸

مَجْوَقَلَه: از جَوَّ + نَقَلَ (القوات المجوقله = نیروهای هوایر)، مَجْوَقَل^۹

فاریاق: از فارس الشدیاق

1. prehistoric

2. post puberty

3. somnambulism

4. cystalgia

5. eystostomy

6. submicroscopic

7. tonsillectomy

8. craniotomy

9. airborne

نشم: از نثر + نظم (برای دلالت بر نثر شعری^۱)

لامتد: از لازم – متعدی (برای دلالت بر فعل‌هایی که هم لازم به کار می‌روند و هم متعدی (vi/vt)).

نحت و ابن فارس

در بین قدما کسی که بیش از همه به نحت بها داد و آن را از خمول و انزوا بیرون آورد و مورد بحث و مذاقه قرار داد، زبان‌شناس بزرگ «احمدبن فارس رازی» (۱۳۲۸ق: ۲۱۷) بود. او به صراحت نوشت:

و هذا مذهبنا في أن الأشياء الزائدة على ثلاثة أحرف فأكثرها منحوت مثل قول العرب للرجل الشديد «ضبط من ضبط و ضرب و في قولهم «ضهضليق» إنه من سهل و صلق و في «اللدیم» إنه من الضلد و الضدم و قد ذكرنا لك بوجوهه في كتاب مقایس اللغه.

خلاصه مطلب اینکه او ادعا کرد بیشتر کلمه‌هایی را که حروف [اصلی] آنها بیش از سه حرف است منحوت می‌داند. ابن فارس نمونه‌های فراوانی را ذکر می‌کند و همانند سه مورد مذکور می‌کوشد تا براساس درک و استنباط مستظهر به دانش لغوی گسترده و ژرف خویش لخت‌های اصیل مفروض را بکاود و فرا نماید، ولی پیدا است که تبرییر چنین ادعای بزرگی، نه کاری است خرد و از همین روی بر او خرده گرفته‌اند که برای مدلل ساختن چنین موضع و نگرشی نتوانسته است از تکلف و گمانه‌ورزی و تأویلات دور و دیریاب مصون بماند. د. صبحی صالح که در میان زبان‌شناسان اخیر بیش از هر کسی در مورد آرا و نظریات او در این باب به کندوکاو پرداخته، بر همین نکته انگشت نهاده است.^(۴)

با این همه، در ارتباط با نحت، او یک تحول شگرف پدید آورد. تحول شگرفی که از رهگذر ابن فارس عاید نحت شد، عبارت بود از این حقیقت که نحت امری بسیار

1. poetic prose

بحث‌انگیز و قابل طرح شد؛ زیرا او بود که معنی اصطلاحی نحت را بنیان نهاد (←
مطلوب، ۲۰۰۲م: ۲۹).

امروزه کتابی دربارهٔ فقه‌اللغة عربی نوشته نمی‌شود مگر اینکه مبحث نحت در آن جایی گشوده دارد و ابن‌فارس در آن با قامتی افراخته در میان علمای علوم لسانی متجلی است. او با مطرح‌ساختن اینک بیشتر کلمه‌هایی که بیش از سه حرف اصلی دارند منحوت‌اند، دامنهٔ مصادیق نحت را بسیار گسترش داد و درحقیقت اگر آن کلمه‌های رباعی و خماسی را که ابن‌فارس منحوت می‌داند، از زمینهٔ بحث خارج کنیم، موارد تحقق نحت در عربی بسیار کاهش خواهد یافت.

دیدگاه مخالفان

موضع برخی از دانشمندان معاصر، از سوی دیگر، درست درجهت خلاف ابن‌فارس است. از آن جمله انستاس کرملی نحت را نمی‌پذیرد و به بهره‌گیری از آن نیازی نمی‌بیند. او استدلال می‌کند که زبان‌شناسان عصر عباسی با آنکه نیازمند الفاظ جدید بودند از نحت استفاده نکردند و می‌افزاید اگر کلمه‌هایی بر اثر تکرار فراوان در میان جامعه شکل گرفته‌اند و ماندگار شده‌اند امری خودبه‌خود بوده و صرفاً معلول تکرار فراوان است. این دانشمند زبان‌شناس در ادامه می‌گوید: الفاظی که به شکل منحوت به دست ما رسیده‌اند، — مانند کلمه‌هایی که پیش از این به نقل از ثعالبی مذکور افتاد — کلمه‌هایی هستند که به‌طور طبیعی صیقل یافته‌اند و این فرایند نه ضابطهٔ مشخصی دارد و نه از روند شایع و مطردی پیروی می‌کند. به عکس «اشتقاق» که ضوابط و قواعد آن به تفصیل در کتاب‌ها نوشته شده و با دراختیار داشتن اشتقاق به نحت نیازی نیست. وانگهی، زبان عربی مانند زبان‌هایی نیست که مقدم‌شدن مضاف‌الیه بر مضاف در آنها مجاز است؛ امری که شکل‌گیری نحت را تسهیل می‌کند [چنان‌که مثلاً در زبان فارسی آبِ گُل گلاب می‌شود و راه بام بامره] و سپس نتیجه می‌گیرد و می‌گوید: و از همین رو منحوتات کمی در زبان عربی مجال بروز یافته‌اند. سپس می‌افزاید: ولی ما می‌توانیم از کلمه‌هایی که خود در اصل

منحوت‌اند، فعل مشتق کنیم و مثلاً بگوییم: تَلَفَنٌ، نَوْرَزٌ و فُلْسَفٌ؛ آن هم به دو شرط: شرط نخست آنکه الفاظ مورد استفاده به راحتی بیان شوند و ساختاری خفیف داشته باشند، و شرط دوم آن است که مواد آن الفاظ با مواد الفاظ عربی مشابه باشند. از این روی، قابل قبول نیست که به عنوان مثال، از «فوطغرافیه»، «فوطغرف»، و «یُفوطغرف» ساخته شود.

موضع د. انیس فریحه نیز در قبال نحت، موضعی سلبی است. او می‌گوید: زبان عربی از بیخ و بن نحت‌ناپذیر است، زیرا هنگامی که شما حرفی از حروف اصلی را حذف می‌کنید بر معنی و مفهوم کلمه خلل وارد می‌شود و اگر کسی به وضع کلمه‌ای مانند «برمائی» توفیق یافته و یا از ماده و روح ساختمان ترکیب «مدرحیه» فراهم آمده است، این دلیل نمی‌شود که بتوان استفاده از این خصوصیت را تعمیم داد (همان، ص ۳۲).

مقصود انیس فریحه به روشنی عبارت از این است که اگر در چند مورد اندک استفاده از نحت به سادگی امکان پذیر شده است، چنین نیست که این نتیجه حاصل شود که زبان عربی می‌تواند به این شیوه و طریق گسترش یابد. در واقع هنگامی که به سیاهه منحوتات قدیم و جدید نگاهی می‌افکنیم، ساختار بخش اعظم آنها به گونه‌ای طبع‌گریز به نظر می‌رسد که انسان را به این فکر می‌اندازد که نکند این موضع سلبی دکتر فریحه چندان هم بی پایه و اساس نباشد، هرچند که مطلق‌نگری این دانشمند زبان‌شناس در این باب البته قابل خدشه و نقد است.

د. مصطفی جواد نیز قایل به نحت نیست و در این باره سخنانی شنیدنی دارد. او با صراحت کامل قیاسی بودن نحت را رد می‌کند و می‌گوید بعضی از اهل تحقیق توجه ندارند که زبان عربی زبانی اشتقاقی است و از این روی بر کسانی که نحت را در زبان عربی تجویز نمی‌کنند، از سر ندانی خرده می‌گیرند. وی منحوتاتی را که در طول زمان‌های دراز فراهم آمده است، رموزی زیبا و مستحدث می‌داند که بر عبارات خاصی که آن رموز را شکل داده‌اند، دلالت دارند؛ درست مانند حروفی که رموزی هستند برای دلالت بر عناصر و مواد شیمیایی. بنابراین، وقتی کسی می‌گوید: «سَبَخَلُ فلان» ای قال: «سبحان الله» و

«خوَقَلَّ» ای قال: «لا حول ولا قوة الا بالله» و «طَلَبَقُ» ای قال: «أطال الله بقاءه» و «دَمَعَزُ» ای قال: «أدام الله عزك»، اگر این جملات رمزگونه مکرر نمی‌شدند و معروفیت پیدا نمی‌کردند، مجال چنین اختصاری را به دست نمی‌آوردند. بنابراین، منحوتات رموزی بیش نیستند و این رموز هم بر اثر تکرار و شیاع شکل گرفته‌اند و بدین ترتیب مبنای نحت سماع است نه قیاس و امور سماعی مجوز قیاس نمی‌توانند بود (همان، ص ۱۲۹).

وی سپس به نکته مهم دیگری پرداخته است و می‌گوید: نحت از ویژگی‌های زبان‌های هند و اروپایی است و ابن‌فارس که یک دانشمند زبان‌شناس مشهور است و کتاب‌هایی چون مقایسه اللغة العربیه و المحمل فی اللغة و الصحی فی فقه اللغة و آثاری دیگر از تألیفات او است خود اصلاً ایرانی است و نحت [به معنی مصطلح آن] از ابداعات او است.

زبان فارسی همانند سایر زبان‌های هندو اروپایی، زبانی نحتی - ترکیبی است و ابن‌فارس مهم‌ترین ویژگی‌های زبان اصلی خود را به زبان عربی - که زبانی است از خانواده زبان‌های سامی - تسری داده و به این امر عنایت نکرده است که زبان‌های مختلف همانند نژادهای مختلف، متفاوت از یکدیگرند و هریک ویژگی‌ها و صفات و علامات و حروف و اصواتی متفاوت از هم دارند. وانگهی، ابن‌جَنی - دانشمند بزرگ علم صرف - در کتاب خود، الخصائص، نحت و ترکیب را از اصول و ویژگی‌های زبان عربی قید نکرده و چون ترکیب مزجی و نحت از ویژگی‌های زبان عربی نیست، از این رو است که ترکیبات مزجی را در قرآن کریم به گونه‌ای زیبا نزدیک به اوزان عربی ملاحظه می‌کنیم، چنان‌که مثلاً «میکائیل»، «میکال» آمده و «جبرائیل»، «جبریل» و چیزی که سبب شده است بعضی در زبان عربی به نحت گرایش نشان دهند وجود «کسع» است و آن عبارت است از الحاق حرف یا حروفی به کلمات، مانند: فعل افعل، حلق / حلقوم و... (همان).

اما حقیقت آن است که ابن‌فارس به کسع توجه داشته و در واقع او کلمه‌های بیش از سه حرف را به سه دسته تقسیم کرده است: دسته اول را - چنان‌که گذشت - منحوت دانسته و دسته دوم را به همان وضعیتی که هستند بسیط و غیر مرکب تلقی کرده و دسته سوم را

در مقوله کسع جای داده است.

او کلمه «بُحْتَر» به معنی خیل و کوتاه اندام را نمونه‌ای از دسته اول ذکر کرده است. ابن فارس این کلمه را حاصل ترکیب دو واژه نوشته است؛ آن دو واژه عبارت‌اند از: «بَتَر» و «حَتَر». از این جهت به شخص کوتاه قامت (بُحْتَر) گفته‌اند که به توجیه او گویا خلقتش ناتمام و ناقص است و این معنی را از «بَتَرْتُهُ فَبِتِر» مستفاد دانسته است و از دیگر سوی با توجه به معنای «حَتَر» و «أَحْتَر» (أَحْتَرُ عَلِي نَفْسِيهِ وَ عِيَالِهِ = بر خود و خانواده‌اش سخت گرفت)، قسمت دوم این منحوت را کامل کرده است. او می‌گوید همین معنای سخت‌گیری و دریغ‌ورزیدن درباره انسان کوتاه اندام به ذهن می‌رسد زیرا آنچه به انسان بلندبالا داده شده - یعنی قامت کشیده - از او دریغ شده است. (ابن فارس، ۱۳۷۱-۱۳۶۶/۱: ۳۲۹؛ عبدالنواب، ۱۳۶۷: ۳۴۳)

به عنوان نمونه دسته دوم، یعنی کلمه‌هایی که پیوندی نیستند و همان شکل رباعی یا خماسی شکل اصیل آنها است، به این کلمه‌ها استناد کرده است: «کُرْنَافَه» یعنی بیخ برگ درخت خرما که به شاخه وصل است (ابن فارس، ۱۳۷۱-۱۳۶۶: ۳/۳-۴۰۲، ۵/۱۹۴ و ۴۵۸؛ عبدالنواب، ۱۳۶۷: ۳۴۴).

دسته سوم از نظر او کلمه‌هایی هستند که در زمره هیچ کدام از دو مورد بالا جای نمی‌گیرند. ابن فارس این گروه از واژگان را ثلاثی الأصل تلقی کرده که در ابتدا یا وسط و یا آخر آنها یک حرف افزوده شده است. کلمه‌های زیر، از جمله واژه‌های این گروه هستند: بَلْدَمَ (از ترس سکوت کرد). اصل این واژه لَدَمَ (از ترس بر جایش می‌خکوب شد) بوده است و «ب» در ابتدای آن افزوده شده است. (ابن فارس، ۱۳۶۶: ۱/۳۳۳؛ عبدالنواب، ۱۳۶۷).

دَعَلَجَه (رفت و آمد) و از همین روی در عربی به اسب دَعَلَج گفته‌اند. حرف (ع) در این کلمه زائد است و اصل آن دَلَج و إدلاج است (ابن فارس، ۱۳۶۶: ۲/۳۳۹؛ عبدالنواب، ۱۳۶۷: ۳۲۵).

به هر حال، در مورد بهره‌یابی زبان عربی - که زبانی است غیر ترکیبی - از پدیده‌ای که

در آن ترکیب حرف نخست را می‌زند، آرا و نظریات گوناگونی مجال طرح و بیان یافت و هم‌اکنون در تکمیل این بحث شایسته است این نکته توجه‌برانگیز را نیز بیفزاییم که در سایر زبان‌های خانواده سامی، به‌استثنای زبان عربی، اثری از ادغام دو کلمه مستقل از یکدیگر که به‌صورت یک کلمه درآیند و معنای مرکبی را افادت کنند، وجود ندارد (ظاظا، ۱۹۷۱م: ۱۹؛ مشکور، ۱۳۷۰: ۱۷).

نتیجه سخن

زبان فارسی به‌لحاظ ویژگی‌هایی که دارد نحت در آن به‌سهولت قابل تحقق است ولی در مورد زبان عربی نظر به اینکه این زبان ترکیبی و بیوندی نیست، تحقق نحت در آن مورد اختلاف واقع شده است؛ چنان‌که دیدیم کسانی چون انستاس کرملی و د. انیس فریحه و د. مصطفی جواد در مورد آن موضعی سخت و توأم با احتیاط دارند و هستند کسانی چون ساطع‌الحصری و عبدالله امین و عبدالحق فاضل که در بهره‌گیری از نحت در مقابل آنان قرار می‌گیرند.

از مطالعاتی که در این زمینه به انجام آمد و با شواهدی که در این پژوهش ارائه شد، می‌توان نتیجه گرفت موضع کسانی که در قبال استفاده از نحت سخت‌گیرانه توصیف می‌شود موضعی سنجیده و درست است. اما در اینجا این نکته شایان ذکر است که اگر ما نحت را صرفاً موکول به سماع بدانیم و آن را علی‌الاطلاق از قیاسی بودن دور نگه داریم، این هم موضع درستی نخواهد بود؛ زیرا صحیح است که در زبان عربی نمی‌توان به‌سهولت از نحت بهره‌گرفت اما موارد و مصادیقی دیده می‌شود که در آنها نحت اعمال و مورد قبول واقع شده است، حال هرچند که تعداد آن مصادیق و موارد اندک باشد.

نباید زبان را از امکاناتی که می‌تواند از آنها بهره‌مند شود، محروم ساخت. آنچه از بر ساخته‌های نحتی به‌مرور زمان در میان اهل زبان تداول پیدا می‌کند، خود دلیلی بر درستی آن موارد است و آنچه مورد تداول واقع نشود و ذوق عامه و خاصه نپذیرد، طبیعی است که از چرخه استفاده باز می‌ماند و کنار زده می‌شود. در اینجا این نکته را نیز باید افزود

که قیاس اساساً ریشه در سماع دارد. کدام قاعده و ضابطه قیاسی را می توان جست که در بادی امر از سماع برخاسته باشد؟ اگر از نحت در مرحله سماع منحوتاتی پدید آمده و تداول یافته است - که چنین نیز هست - نباید در قیاس را به طور کامل بر روی نحت بست. باری، این در را باید گشوده گذاشت، اما کسانی که شایستگی آن را دارند که از این ابزار واژه پرداز استفاده کنند، باید از افراط و تفریط برکنار باشند و از ذوق سلیم دور نیفتند، وگرنه برساخته هایشان از همان بدو پیدایش به جرگه کلمه هایی خواهد پیوست که درباره آنها عمر بن الوردی گفته بود:

لغة تنفر المسماع منها حين تروى و تشمئز النفوس

پی نوشت ها

۱. برای نمونه، ← طبری، بی تا؛ ۶۸/۱-۶۷: النیسابوری (نیشابوری)، بی تا؛ ۱۲۱/۱؛ طبرسی، ۱۴۰۸ ق. / ۱۹۸۸ م.؛ ۱۲/۱ به بعد.
۲. ← برهان، ۱۳۶۱: ۵۸، و تعلیقات دکتر معین در برهان قاطع، ۱۳۶۱: ۱۶۰. بعضی آله (aloh) ضبط کرده اند و به معنی کوه نوشته اند (← رساله الطیر ابن سینا؛ به نقل از موسوی، ۱۳۷۳: ۲۰۸).
۳. برای اطلاع از معانی این کلمه ها و وقوف بر لخت های نحت ساز هر مورد، ← مطلوب، ۲۰۰۲ م.؛ ۴۵-۱۰۲.
۴. برای تفصیل، ← صالح، بی تا؛ ۲۶۸.

کتابنامه

قرآن مجید.

- ابن سینا، حسین. ۱۳۷۰ ش. رساله الطیر. تهران.
- ابن فارس، احمد. ۱۳۲۸ ق. الصحاحی فی اللغة. القاهرة: دار احیاء الکتب العربیه.
- _____ . ۱۳۷۱-۱۳۶۶ ق. معجم مقایی اللغة. تحقیق عبدالسلام هارون. القاهرة: دار احیاء الکتب العربیه.

ابن منظور، ابوالفضل جمال الدین محمد، بی تا. لسان العرب. بیروت: دار صادر.

- الإسکندری، احمد و... ۱۹۵۳م. المنتخب من أدب العرب. القاهرة.
- الاعشى، ميمون بن قيس. ۱۹۹۲م. ديوان. تحقيق يوسف شكري فرحات. بيروت.
- انيس، ابراهيم و... ۱۳۷۲ش. المعجم الوسيط. ايران.
- برهان، محمد حسين. ۱۳۶۱ش. برهان قاطع. به اهتمام دکتر محمد معين. تهران: اميرکبير.
- تعالی نيشابورى. ۱۸۸۵. فقه اللغة العربية و سر العربيه. بيروت: مطبعة اليسوعيين.
- دهخدا، علی اکبر. ۱۳۷۷ش. لغت نامه. تهران: دانشگاه تهران.
- دياب، وهيب. ژانویه ۱۹۷۰م. اللسان العربي. «المجلد السابع الجزء الثاني». دمشق.
- السيوطى، عبدالرحمن. بی تا. المزهر. تحقيق احمد جادالمولى و... . بيروت: دارالفكر.
- صالح، صبحی. ۱۳۸۸ق. دراسات في فقه اللغة. بيروت: دارالعلم للملأين.
- الطبرسى، ابوعلی الفضل بن الحسن. ۱۳۰۸ ق. ۱۹۸۸م. مجمع البيان في تفسير القرآن. بيروت: دارالحياة.
- الطبرى، ابو جعفر محمد بن جرير. بی تا. جامع البيان. بيروت: دارالجيل.
- ظاظا، حسن. ۱۹۷۱م. الساميون و لغاتهم. القاهرة: مطبعة المصرى.
- عبدالقواب، رمضان. ۱۳۶۷ش. مباحث در فقه اللغة و زبان شناسى عربى. ترجمه حميدرضا شىخى. مشهد: معاونت فرهنگى آستان قدس رضوى.
- الفراهيدى، خليل بن احمد. ۱۴۱۴ق. كتاب العين. تحقيق د. مهدى المخزومى و ابراهيم السامرائى. قم.
- كافى، على. ۱۳۷۰ش. «اختصارات و زبان فارسى»، نشر دانش، سال يازدهم، شماره پنجم، تهران.
- لين، ادوارد. ۱۹۸۰م. مد القاموس. بيروت، افست از چاپ لندن.
- مشكور، محمّد جواد. ۱۳۷۰ش. تاريخ مختصر زبان هاى سامى. ترجمه يوسف فضايى. تهران.
- مشيرى، مهشيد. ۱۳۸۳/۱۲/۳ش. «واژگان جديد»، روزنامه ايران. تهران، شماره ۳۰۶۳.
- مطلوب، احمد. ۲۰۰۲م. التّحت في اللّغة العربيّه. بيروت.
- معين، محمد. ۱۳۶۴ش. فرهنگ فارسى. (متوسط). تهران: اميرکبير.
- موسوى، رضا. ۱۳۷۳ش. معراجنامه ها و داستان هاى رمزى (پايان نامه دکترا)، تهران: دانشگاه تهران.
- النيسابورى، نظام الدين الحسن بن محمد. بی تا. غرائب القرآن و رغائب الفرقان. بيروت: دارالجيل.
- يعقوب، إميل. ۱۹۸۶م. بديع. فقه اللغة و خصائصها. بيروت.